



۲۰۱۷/۰۳/۱۶



غ. حضرت

## نگاهی کوتاه به بیست و چهار حوت از فراز درخت توت

کاسنی اگر تلخ است ز بوستان است و عبدالله اگر مجرم است ز دوستان است.

این یکی از ابیات مناجات زیبای پیر هرات یا همانا پیر هر آرت میباشد. گرچه مخاطب ابیات مناجاتی و نجوانی این پیر فقیر غنی خودش میباشد ولی میتوان آنرا به عاریت گرفته و در مورد خود و دیگران استفاده نمود. قبل از اینکه به موضوع قیام حوت مردم شریف هرات پردازم، یک عرض کوتاه خدمت خوانندگان عزیز تقدیم میدارم: نه من یک شخص اکادمیک میباشم و نه نوشته هایم، آنچه مرور خواهید فرمود یک تحلیل کاملاً بازاری و کوچکی و بسیط و بسیار ساده میباشد که در آن نه نقل قول کدام خبرنگار و رادیو و روزنامه و کتاب دخیل میباشد و نه هم ارائه کدام سند علمی - عینی بلکه یک تحلیل بسیار ساده یا بهتر گفته شود یک صنایع دستی میباشد (البته چشم دید بنده و یا گفته های افراد معمولی مشمول نقل قول معتبر نمیشود) که ممکن دارای غلطی ها و کجی های بیشماری باشد و ممکن از حقایق بدور باشد، با در نظر داشت این نکته که درخت توت یک درخت تنومند و دارای شاخ ها و برگ های پهن و نسبتاً انبوه میباشد که امکان دید آن از بالا به پائین کمی محدود بنظر میرسد (که البته مشخصه بلندی آن قابل توجه میباشد) قبلاً و قلباً از یکایک خوانندگان عزیز معذرت می خواهم.

راستی، زیبایی دنیا (همین گره خاکی) از دو بخش تشکیل شده، یکی زیبایی ذاتی و طبیعی اش و دیگر زیبایی کسبی اش که البته زیبایی دوومش اهدای کار و تلاش و اراده بشریت میباشد، که این زیبایی کسبی نیز دو نوع میباشد. هر کوچه و هر قریه و هر شهر و هر ولایت و هر کشور از خود زیبایی های مخصوص خودش را دارا میباشد، و وضعیت طبیعی و فرهنگی گوناگون هر شهر و کشور از زیبایی های سرشار برخوردار میباشد. شهر باستانی هرات از نظر تاریخی-فرهنگی یکی از زیباترین و قابل توجه ترین خطه سرزمین افغانستان میباشد که البته از نظر موقعیت جغرافیای سیاسی مورد ایجاد جنجال ها و چنه زدن های گاهاً خونین بین دولت شده. مردم شریف هرات از نگاه سطح دانش و فرهنگ در صدر تمام اقوام و ملیت های افغان قرار دارند. وجود بزرگان علم و ادب و همچنین موقعیت خاص فرهنگی منحیث معبر و محل وقایع مهم تاریخی-فرهنگی غنای بیشتر به این جگر گوشه وجود پاک افغانستان بخشیده. مردم هرات با اینکه از شخصیت بسیار متواضع و مؤدب و فرهنگ دوست شمرده میشوند ولی از یک نوع تفکر ملی و محلی خاص خودشان برخوردار میباشند و با اینکه تعداد شان در اروپا و امریکا کم نیست ولی در تجمعات عمومی کمتر حضور بهم میرسند. لهجه قشنگ و گوش نواز هراتی سخت قابل توجه میباشد البته لهجه اصلی آن سرزمین، ورنه اشخاصیکه در محیط های دیگر منجمله کابل بزرگ شده بودند لهجه شان اصلاح شده و هر مون تزریق شده بود مثل لهجه نطق خوش حنجره و خوش چهره و خوش خلق مرحوم شهید مهدی ظفر. از نظر فعالیت اقتصادی مردم خوب و عزیز هرات اعم از زن و مرد از پویایی و استعداد خاص برخوردار میباشند، باشندگان ولایت هرات از نظر تولیدات غذایی در حد خود کفائی رسیده بودند بخصوص ساکنین مناطق بیرون شهر در تولید لبنیات و پشم و ابریشم و صنایع نفیس کارآمد بسیار کوشا بودند و هستند، یگانه شهر کشور ما بود که طبقه روشن ضمیر! (گدا) کمتر در آن مشاهده می شد.

از نظر اقلیمی، ولایت هرات دارای اقلیم خشک و غیر مرطوب، تابستان گرم و زمستان نرم و نه زیاد خنک و همچنین بارش برف به ندرت صورت می گیرد. یک چیزیکه کمی اذیت کننده بنظر میرسد اینست که در سه ماه تابستان اکثراً بخاطر وزش باد های تند، نیکتائی و شمله لونگی و بروت های پهن و دراز به رقص در می آیند.

### اما یک مطلب مهمیکه همواره ذهن بنده را مشغول نگهداشته:

مردم قندهار و هرات در گهواره و گور شخصیت بزرگ و مؤسس دولت افغانی یعنی احمدشاه بابای کبیر، اشتراک تصاحب دارند. یعنی اینکه احمد شاه بابا متولد هرات و مدفون قندهار میباشد ولی مردم بزرگوار این دو خطه عزیز همانگونه که شاید و باید از نظر فرهنگی و برادری ملی مرادوات و تماس نزدیک و سازنده باهم نداشتند که شاید علت این امر ناخوش آیند همان تفاوت زبانی باشد و ضمناً به این نکته نیز می اندیشم که اگر احمد شاه بابای عزیز

شهر هرات را برای پایتخت خود بر می‌گزید امروز شاید وضعیت فرهنگی ما پویاتر و بهتر از آنچه که امروز هست، میبود، بهر حال این یک نظر است.

## و اما اصل مطلب!

قبل از اینکه به علل و انگیزه های قیام مردم هرات ( در حد توان تحلیل خودم) بپردازم اشاره به یک مطلب دیگر را مهم میدانم، این مطلب عبارت از نظر انداختن به نقشه فکری کشور ما و تا اندازه کشور های دیگر میباشد، ترسیم نقشه فکری کشور ما و نقاط تجمع افکار سیاسی گوناگون قرار ذیل میباشد:

- بیشترین تعداد خلقی ها در ولایات ننگرهار و قندهار و پکتیا و زابل و هلمند و ارزگان.
- بیشترین تعداد پرچمی ها در ولایت کابل و اطراف آن و بلخ و بامیان.
- بیشترین تعداد اعضای نهضت اسلامی یا به اصطلاح عوام اخوانی ها، بطور متفرق در تمام ولایات بلاخص در مناطق پشتون نشین منجمله ولایت کابل و مشرقی.
- بیشترین تعداد حزب شعله در ولایت هرات و بدخشان و اکثر صفحات شمال ( البته تاجک نشین).

قابل ذکر است که در هر ولایت به تعداد کمی اشخاص دارای هر تفکر سیاسی وجود می‌داشت ولی تعداد شان چشمگیر نبود، مثلاً در شهر قندهار با اینکه تعداد اخوانی کم نبود ولی تعداد خلقی ها بسیار چشمگیر و قابل ملاحظه بود و افراد متناسب به پرچمی ها بسیار معدود بنظر میرسد که البته این تعداد کم در زمان قدرت پرچمی ها از مواضع بسیار بالائی برخوردار بودند، در پهلوی این، سه چهار نفر که به تئوری مارکسیزم چینائی گرویده بودند، نیز حضور داشت، من از گرفتن نام شان خود داری می‌ورزم، البته این سه چهار نفر چون اصالتاً پشتون بودند بناً بیشتر جلب توجه مینمود ورنه افراد دیگری ورزیده که متعلق به تبار غیر پشتون بودند نیز عضویت حزب شعله را داشت که بشمول این چند تا پشتون، اهلیت و استعداد مبارزه فکری نداشتند و خود را مثل یک جزیره کوچک و خشک و بد آب و هوا می‌پنداشتند، از جمله این چند نفر شعله ای های پشتون، یکش در اوایل دهه هشتاد میلادی در شهر زاهدان توسط قاچاقبران منتسب به حزب اسلامی کشته شد و دیگرش از تفکر مارکسیستی دست کشیده و امروز در امریکا بسر میبرد و متباقی شان نیز شاید در آشفته بازار سیاسی-اجتماعی ورشکست شده باشند. جالب است بدانید یکی از اعضای برجسته خلقی ها که صحبت های آتشین مینمود متعلق به اقلیت های غیر پشتون بود.

حال نظر مختصر بر نقشه فکری ( البته افکار چپی) بیرون از وطن ما که بی ارتباط با تأثیر گذاری بر افکار ما نیست، افکنده میشود:

انقلاب اکتوبر در شوروی و انقلاب فرهنگی در چین با اینکه بنا و شالوده فکری هر دوی شان از مفکوره مارکسیستی-کمونیستی تشکیل شده بود ولی عملاً نه اینکه باهم دوست بودند بلکه علیه یکدیگر موضع خصمانه و دشمنانه داشتند، البته علت این را من نمیدانم ولی اینقدر میدانم که همیشه یک نفس عمیق سپاسگذاری می‌کشم که این دو کشور کمونیستی! با هم دوست و برادر نبودند ورنه ما را در میدان مبارزه مسلحانه و غیر مسلحانه با مشکلات سخت مواجه می نمود.

بهر حال ژن دشمنی این دو کشور طبیعتاً به طرفداران فکری آنها نیز منتقل و آنها یکدیگر را با استعمال ادبیات طعنه آمیز یعنی خطاب شتونست و خطاب سوسیال امپریالیست مینمود. چین مائو هنوز در مراحل ابتدائی انقلاب سیاسی-فرهنگی-دهقانی بسر می برد تا اینکه غرب بخصوص امریکا به موقعیت ستراتژیک و دشمنی احتمالی مسکو، پی برد و با سفر تاریخی نیکسون به چین، گام های چین بسوی صنعتی شدن شتاب گرفت، تناب این شتاب بر گردن و پنجه شوروی سنگینی انداخته و موجب تنگی تنفس تفکر مارکسیستی مشترک گردید، احتمالاً نزدیکی چین به امریکا شاید بر شدت اختلافات فکری-عقیدتی-تاکتیکی مسکو و پیکن افزوده باشد.

مسکو بعد از انقلاب اکتوبر موفق به اشغال کشور های اروپائی و همچنین کشور های جنوبی روسیه گردید و همسایه دیوال به دیوال جهان دموکراتیک غرب یعنی اروپا گردید ولی چین در صدد کشور گشائی نبود که کمبود کیفیت تئوری و کمبود منابع اقتصادی علت این امر میبوده که البته در سطح اروپا فقط موفق به تشکیل یک دولت طرفدار خویش آنها یک کشور فقیر و غیر مهم اروپا بنام البانیا گردید که رهبری این جریان را انور خوجه بود چه بلا بود بر عهده داشت که البته در سرکوب ملت خود دست کم از همکیشان روسی خود که در سایر ممالک اروپای شرقی حاکم بودند، نداشت.

در سطح جهان بخصوص اروپای روشنفکر غربی طرفداران فکری مسکو به مراتب بیشتر بود تا طرفداران فکری پیکن. آنزمان گروئیدن به افکار مارکسیستی مثل سگریت کشیدن زن ها یک مُد بود و ضمناً بعضی جوان های جهان متمدن و دموکراتیک از روی انگیزه های واهی مسحور و مفتون بهشت دیجیتالی و کاغذی مسکو و پیکن قرار گرفته بودند، (البته مسئله رونق گرفتن افکار کمونستی در جوامع عقب مانده، نیازمند یک تفسیر و تعبیر علیحده میباشد). بعد از تجاوز نظامی شوروی بر کشور ما و افشای ماهیت اندیشه غلط مارکسیستی-لیننیستی مسکو، سی چهل فیصد کمونستان اروپای غربی از عقیده خویش رو گردان شدند.

در کشور هائیکه مسکو حضور نظامی- اقتصادی- فرهنگی داشتند (بجز اقمار شوروی) در آن کشور ها مسکو بنا به توافق پنهانی که با کشور میزبان داشت، از کاشتن تخم ایدئولوژی مارکسیستی پرهیز مینمود، مثل عراق و سوریه و مصر و یمن جنوبی و غیره، در مقابل، کشور هائیکه با پیکن رابطه نزدیک اقتصادی و فرهنگی داشت، مثل پاکستان، در آنکشور چین تمایل به کاشتن تخم افکار مائونیستی نداشت، یا مثلاً هندوستان با اینکه با شوروی در بسیاری زمینه ها همکاری نزدیک داشتند ولی کمونست های هند قریب به اتفاق متمایل به خط فکری پیکن بودند. عجب نقشه جالب؛ مردم پاکستان با اینکه انگیزه جدائی شان از هند ریشه قومی-مذهبی داشت ولی بزرگترین حزب سیاسی بعد از حزب مسلم لیگ، حزب مردم بود به رهبری مرحوم بهوتو تشکیل شده بود، این حزب ممزوج و متأثر افکار لبرالیستی- سوسیالیستی بود که ممکن موقعیت حساس پاکستان ایجاب همچو حزب ممزوج و مخلوط مینمود، جالب این است که طبقه روشنفکر پشتون تبار پاکستان بدون اینکه مجهز یا گروئیده به افکار کمونستی باشند فقط از روی انگیزه های تاکتیکی نه تئوریک، سخت دلباخته مسکو و حزب خلق و پرچم بودند. چون پیش از کودتای ثور، در پاکستان حکومت نظامی مستقر شده بود و هیچ حزب سیاسی اجازه فعالیت نداشت، بعد از وقوع کودتا، این پشتون های چپ مزاج، پشتیبانی عمیق اخلاقی و صوری خویشرا با حزب خلق و انقلاب اعلان نمود و بعد از تجاوز شوروی، نه اینکه این اقایان در افکار خویش تجدید نظر نکردند بلکه بطور علنی این تجاوز را همچو حزب خلق و پرچم تأیید و توجیه نمود، حتی گپ به جانی رسید که در ادبیات غیر رسمی خویش در عشق ورزیدن به اردوی سُرخ اشک ذوق و شوق می ریخت و در حسرت پا گذاشتن اردوی سُرخ در خاک پاکستان و یا حد اقل پشتونخوا جان می کند، چون گردهم آیی و تجمع احزاب ممنوع بود بناً این احزاب پشتونی بخصوص در مناطق صوبه بلوچستان با استفاده از تاریکی شب روی دیوال های شهر یا قریه خویش شعار های در ضدیت با جهاد و در تأیید عملکرد اردوی سُرخ و حزب خلق می نوشتند که دوباره توسط افراد مذهبی و یا دولتی پاک می شد. درین احساس، پسر مبارز شهیر و خوشنام مرحوم پاچا خان و پسر مبارز شهیر و خوشنام مرحوم عبدالصمد خان و هواداران شان سهم یکسان داشتند، البته ورق های بازی و بازیگران بازی و شرائط بازی دچار تغییرات عمیق شد، و اینکه امروز این دوستان چه می گویند و چه می اندیشند، من نمیدانم. خلاصه اینکه شوروی به سرنوشت گرفتار شد که انتظار و توقعش نداشت، شوروی تبدیل به روسیه گردید، افکار کمونستی و امید به کار آمدی آن در هوا دود شد، غرب و جهان آزاد نیز از بابت احساس خطر کمونستی آسوده خاطر شد و کمونستان محلی و منطقوی و جهانی نیز دنبال یک کار و کسب دیگر (البته اکثریت شان) سرگردان یا گردان سر، دنبال تراشیدن یک راه فکری دیگر این طرف و آنطرف در گردش اند، اما مسئله فکری چین:

از پانزده بیست سال باینطرف با توجه به رشد اقتصادی چین و با توجه به تسخیر بازار های بزرگ در سطح جهانی و با توجه به رشد و نهادینه شدن به اصطلاح دموکراسی در بسیاری از کشور های جهان، حزب کمونست چین تصمیم گرفت که در بیرون از مرزهای خود بجز فعالیت های اقتصادی دیگر هیچ فعالیت و سرمایه گذاری های فکری و ایدئولوژیکی نداشته باشد، بناً همه کمونست ها بر جا ورشکست و بدون پشتوانه خارجی واگذاشته شدند و بازار تئوریک همه شان کساد و حتی بسته شد، ازین خاطر بعضاً مشاهده میشود که پیروان همین دو خط که دو سه دهه پیش به مکیدن خون یکدیگر تشنه بودند امروز در محافل و گردهمائی های میان خالی و میان خیالی، یکدیگر را در آغوش گرفته و مشترکاً بدون وضو با کراهت تام به اقامه نماز جنازه افکار کمونستی پرداخته، نمازیکه متن اش دشنام های ساخت ایران و افغانستان و هندوستان و..... و اعطا به رهبران مسکو و پیکن تشکیل میدهد.

### و اما اصل مطلب در رابطه با انگیزه قیام مردم هرات:

در روشنی بحث فوق پیرامون نقشه فکری کشور ما و پیرامون آن عرض شود: نُه و نیم ماه بعد از وقوع کودتای ثور، یک تحول عمیق بنام انقلاب یا بنام انقلاب اسلامی ایران در کشور همسایه ما رُخ داد.

درین انقلاب تمام نیروهای مخالف شاه اعم از مذهبی، غیر مذهبی، ضد مذهبی، سوسیالیست ها، کمونست ها، ملی گراها، خلاصه تمام افکار گوناگون بجز ناسیونالیستان ایرانی شرکت فعال داشتند. چهار نیروی عمده ای که پیش آهنگ این حرکت بودند، عبارت از قشر روحانیون سیاسی، حزب توده که طرفدار خط فکری شوروی بود، تشکیلات بنام فدائیان خلق که طرفدار خط فکری چین بودند و تشکیلات بنام مجاهدین خلق که خط فکری شان مخلوط بود از اسلام و مارکسیزم.

از این چهار نیروی عمده فقط طرفداران خط فکری چین یا همان فدائیان خلق مورد بحث بنده میباشد. بعد از وقوع کودتای ثور، قدرت حاکمه بر وجه و جب سرزمین ما تسلط یافت، مقاومتی که در سطح یک قریه یا یک ولسوالی یا ولایت باشد، مشاهده نمیشد، البته بعضی تحرکات مخالفین که آنهم از نقاط بسیار دور و صعب العبور و نزدیک مرز پاکستان صورت می گرفت، قابل احساس بود ولی در مجموع در کشور بطور عموم وضعیت آرام و تحت کنترل قدرت حاکم بود بخصوص شهر های بزرگ منجمله شهر زیبای هرات در آرامش و امنیت کامل قرار داشت. در اوایل انقلاب ایران یعنی چند ماه اول وقوع انقلاب، یک اداره واحد فکری که رهبری انقلاب را تثبیت و مشخص کند، وجود نداشت، چون هر نیروی انقلابی منجمله این چهار نیرو که ذکرش رفت، خویشرا وارث و تصمیم گیرنده اصلی بعضی مسائل کلان سیاسی- اجتماعی می پنداشتند بنا بر این در مورد بعضی مسائل تصمیم خودسرانه می گرفت بدون اینکه از سوی نیروهای دیگر مورد بازخواست و مؤاخذه قرار بگیرد بنا بر این حزب توده و فدائیان خلق بخاطر وابستگی شان به مسکو و پیکن، هر کدام در راستای تأمین منافع حزبی و فرا حزبی شان گام برمیداشتند، از سوی دیگر مرکز تجمع و مرکز قدرت مانورهای فدائیان خلق در ولایت خراسان ایران که نزدیک ترین نقطه به مرز مشترک افغانستان- ایران است، قرار داشت ازینرو حزب مذکور بخاطر ضربه زدن به منافع شوروی از هیچ تلاش فروگذار نبود ولو این تلاش ها بر انسجام و مدیریت انقلاب نوپای ایران تأثیر منفی میگذاشت.

حزب طرفدار چین در تحریک احساسات مردم هرات بخصوص جوانان باسواد و کتاب خوان که اکثراً از نظر فکری متمایل به افکار چپی- چینی بودند از دو عنصر عمده استفاده نمود، یکی از عنصر مذهب که بیستر روی عوام تأثیر داشت و یکی هم عنصر فرهنگی-زبانی-فکری.

بعد از ده ها سال، زبان و فرهنگ اکثریتی پشتو با لباس عروس داخل سالون حکومتداری یعنی ارگ گردید. ورود این عروس بر مذاق بعضی از عناصر و احزاب چپی و ضد پشتونی خوش نیامد و نقاشی صحنه ورود عروس پشتو را دستکاری نموده و چنین وانمود نمود که گویا یک پیرزن هشتاد ساله با آرایش غلیظ لباس عروس را پوشیده و داخل محفل گردید و درین راستا شروع نمود به تبلیغات منفی علیه این جریان، این روحیه منفی و ضد ملی، فرصت مناسب برای تحریک بیشتر جوانان چپی- چینی در اختیار فدائیان خلق ایران قرار داد و باعث شوریدن احساسات اینگونه افراد گردید.

من بیشتر داخل عمق این بحث نمیشوم و امیدوارم خواننده عزیز با قوه تحلیل و تجزیه قوی خویش ادامه این سریال را در ذهن خود به اكمال برساند.

راستی، حزب توده نیز در حوزه فعالیت و اختیارات خود که قبل از تصفیه احزاب کمونستی در ( دامن انقلاب، بیکار نبود و در راستای همدردی و همکاری و برادری با حزب دوست خود یعنی حزب خلق، ابراز محبت نموده و دست به ازار و اذیت مهاجرین که در اوایل تجاوز شوروی عازم کشور ایران شده بودند، زدند، چون در نهاد های دولتی رخنه کرده بودند بنا به آسانی میتوانست که زمینه اذیت مهاجرین و حتی اخراج دسته جمعی آنها را مهیا سازد که البته بعد از خلع ید احزاب چپی و غیر چپی از بدنه قدرت سیاسی، ازار و اذیت مهاجرین افغان باز هم ادامه یافته و یک شکل و انگیزه دیگر به خود گرفت.

در آخر می خواهم دو سه خاطره جالب که بنظرم بی ارتباط با قیام هرات نیست بیان کنم:

### خاطره اول:

مردم قندهار همچو سایر هموطنان عزیز در اوایل قیام مردم هرات از کیفیت این قیام آگاهی دقیق نداشتند، چون رسانه های دولتی درین زمینه کاملاً خاموش بودند، آنچه که بگوش قندهاری ها میرسید همان شایعات و بعضاً پیام های افرادی که توسط مسافرین قندهاری منتقل می شد، بود و بس. بعضی از قندهاری ها در شهر زیبای هرات دارای شغل های رسمی و غیر رسمی بودند منجمله لیلای فروشی های آن شهر. طبق شنیدنی ها گرچه قندهاری های آنجا مستقیماً مورد تهدید و آزار و اذیت قیام کنندگان قرار نداشتند ولی بازار طعنه های بسیار تند و زهرآگین را غیباً نثار مردم و ولایت قندهار روا داشته میشدند حتی شایعات که قرین به حقیقت بود بگوش قندهاری رسانده شد مبنی بر اینکه مردم خشمگین هرات هزاران جفت لباس و چادر زنانه را بطرف قندهار ارسال نموده تا مردم آن ولایت را با زن های

ترسو مقایسه کنند، بهر حال یک موج بسیار بسیار کوبنده بود که مردم شریف این دو ولایت احساس و تجربه نمود که البته امروز قضاوت کردن در مورد آن مسائل و پیش آمدها و پس آمدهای آن یک قضاوت بعد از وقت و توأم با احساسات منفی خواهد بود که بهتر است این مسائل تلخ اصلاً نه در آن شهر و نه در آن شهر بازگو شود، البته بد نیست گفته شود که بعد از تجاوز شوروی، مقاومت و جان فشاری مبارزین قندهاری دست کم از مقاومت و جان فشاری بی آرایش برادران هراتی ما که در برابر شوروی ها انجام دادند، نبود و به این مطلب نیز باید اعتراف نمود که فیصدی فساد قومی- قبیله‌ای مبارزه مردم هرات در برابر قشون سُرخ، بسیار بسیار کمتر بود تا فیصدی فساد قومی- قبیله‌ای مبارزین مسلح قندهاری.

یک موضع دیگری که همیشه ذهنم را بخود مشغول نموده این نکته است که آیا مردم شریف هرات اعمال نامناسب و بعضاً جفاکارانه طالبان را که در هرات مرتکب شدند و احساسات پاک مردم آن دیار را جریحه دار نمود، در بوتۀ فراموشی سپرده باشند یا نه؟ که امیدوارم مردم شریف هرات به بزرگواری خود این دوره تلخ را همچو صد ها دوران و سرگذشت دیگر تاریخی تلقی نموده و فراموش فرمایند.

### خاطره دوم:

بیست و چند سال پیش در چای خانه کورس زبان بطور تصادفی با یک جوان بسیار جسور و برومند و با مطالعه و خوش صحبت و شیک پوش مواجه شدم، به مجردیکه به قندهاری بودن بنده پی برد، اجازه صحبت نمودن خواست که من هم با کمال محبت قبول نمودم، این جوان عزیز بعد از صحبت حاشیه ای وارد بحث پیرامون قیام هرات و خاموشی قندهاری ها شد، بحث ما طولانی شد و حتی از رفتن صنف و ادامه درس منصرف و پائین آمده و در محوطه مکتب با هم به بحث ما دوام دادیم. من در اول بحث به ایشان عرض کردم که من به اصالت قوم و سمت و زبان هیچ عقیده ندارم و اگر بخواهم بحث را ادامه بدهیم فقط من حیث یک انسان و افغان با تو حرف میزنم. قبول نمود، شخص بسیار فهمیده و غنی بود البته با افکار تقریباً انحرافی، البته از اول هم به فکر و نیت پیروزی بر من و یا احیاناً انفجار عقده های زمان قیام و یا هم تحمیل و قبولاندن دیدگاههای خویش بمن، بسیار مغرورانه و متکبرانه پیش می رفت ولی زمانیکه نوبت گوش فرادادن خودش رسید، غرور و تکبرش شکست و همینکه فهمید که شمشیر استدلالش لحظه به لحظه گند میشود، ساعت را نگاه و خیلی مؤدبانه و ماهرانه رخصت گرفت و رفت که البته در روبرو شدن های بعدی فقط به یک سلام و احوال پرسی ساده اکتفا می کردیم.

### خاطره سوم:

سال هشتاد و یک یا هشتاد و دو (دقیق یادم نیست) یک دوستم برایم گفتم که فردا قرار است یکی از رهبران مجاهدین به هامبورگ بیاید که اگر می خواهید با هم به دیدنش برویم، من هم با چند تا دوست دیگر به دیدنش رفتیم، واقعاً در عالم مسافری و سرزمین غرب مشاهده این شخص با این لباس و شمانل، هیجان انگیز بود، به احترام ملا بودن و رهبر بودن و به عشق جنگ علیه شوروی، دستش را بوسیدیم و به صحبت های مختصرش گوش سپردیم، راستش در بین تمام رهبران! جهادی! فقط آن شخص (که امروز در بین ما زندگان وجود ندارد) یک قواره فلمی و مناسب داشت. هم لهجه پشتو اش و هم لهجه فارسی گفتنش جالب بود.

فردا یا پس فردای آنروز قرار بود این مولوی صاحب در بین دعوت شنودگان یک صحبت عمومی داشته باشد. من هم به روز موعود آنجا تشریف بردم. صحنه جالب و تماشایی ای بود، اولاً اشخاصیکه مولوی جان را احاطه نموده بود و صحبت هایش را به آلمانی ترجمه میکرد، همان اشخاص نبودند که من دو روز پیش دیده بودم، دووماً حضار و شنودگان آلمانی دارای یک طیف خاص بودند که بعداً خبر شدم که تمام شان که در حدود سه چهار صد نفر بودند، مارکسیستهای چینی بودند. آقای مولوی صحبت شروع نمود و هر پراگراف صحبتش با کف زدن های حضار بدرقه می شد. از بین صحبت هایش فقط همین یک کلمه تا امروز گوش هایم را نوازش! میدهند:

ما دشمن کمونیزم هستیم ولی نه هر کمونیزم!!!!!!

این صحنه زیبا! با گفتن جمله فوق و هیجان حضار، زیباتر گردید،  
زیبایی بالا تر ازین نیست که:

روشنفکر ترین! و مبارز ترین! و ماتریالیست ترین! و متمدن ترین موجودات روی زمین بخاطر دشمن ورزی با رفقای همکیش و هم مسلک خود در زیر تاریک ترین! و مرتجع ترین! و غیر متمدن ترین تمثال تشریف داشته و همه چرندیات! آن ایدئالیست و روحانی تمام عیار را قُرت نمود فقط بخاطر این یک لذت ناچیز که " ما دشمن کمونیزم هستیم ولی نه هر کمونیزم". عجب معامله ربا و رسوائی بود و است.  
در عالم خیال، من اگر بجای آن رهبر و مولوی میبودم چنین می گفتم:

"کمونیزم یک یک مفهوم بسیار عالی و حتی مقدس بشمار می آید، چه ارمان بزرگتر از این که کار به اندازه توان و مُرد به اندازه ضرورت، اما گپ در این است که علت مقدس شمردن مفهوم کمونیزم همانا دست نیافتنی بودن آن میباشد، با این اخلاقیکه امروز بشر دارد، و یا دیروز داشت، تحقق ارمان کمونیزم یک امر محال میباشد، منتهی مشکل درین است که از نام بی الایش کمونیزم سوء استفاده گردید و زیر نام تحقق ارمان کمونیزم، فجایع دردناک بوجود آمد که کوچکترین آن عبارت از سلب ابتدائی ترین حقوق انسان منجمله فرهنگ و مذهب که روزی در شوروی و امروز در چین اعمال میشود."

با کمال تأسف عرض شود که مشاور کلان و مهم این رهبر فقید یکی از باشندگان هرات بود .

من نتیجه بحثم را می سپارم به خوانندگان عزیز و ضمناً خاضعانه عرض کنم:

بنده از نظر غریضه پرستش قوم و زبان و سمت یک مرد مطلقاً عقیم و خنثی میباشم بناً اگر یک زن جوان و زیبا ( هموطن عزیز تاجک و ازبک و پشتون و هزاره و همچنین برادر کابلی و هراتی و قندهاری و لغمانی و.....) مرا متهم به چشم چرانی یا اقدام به تعرض عنف نماید، مرتکب اشتباه سخت خواهند شد.

در آخر عرائضم، ضمن الطاف دعا و درود به ارواح پاک جان باختگان و آرزوی صیرر جمیل به بازماندگان شریف هرات، ضمیمه زمزمه این شعر بی قافیه را بیجا نمیدانم:

ایکاش مردم سراسر افغانستان یک قیام همزمان و هم آهنگ را در برابر رژیم بیگانه پسند خلقی، برپا مینمود که هم از تلفات مردم عزیز هرات کاسته میشد و هم با سقوط زود هنگام رژیم، از وقوع فجایع بعدی تا اندازه زیاد جلوگیری می شد.

\*\*\*\*

سخن آخر همان نجوای حکیمانه و فقیرانه پیر هرات:

کاسنی اگر تلخ است ز بوستان است و عبدالله اگر مجرم است زدوستان است.

کاسنی= یک نوع گیاه میباشد که در باغستانها می روید. معمولاً بجز گوسفند و خر حیوانات گیاه خور دیگر را به بوستانها و باغستانها راه نمیدهد. گوسفند با خصلت غیر ریاکارانه و مخلصانه اش لب به این گیاه نه میزند چون تلخ است ولی خر بخاطر اینکه خربودن خویشرا افشا نسازد در حضور دیگران ازین گیاه تلخ تناول نمیکند اما اگر تنها باشد با بسیار مزه آنرا می خورد. بهر حال کاسنی هر چه که بوده، یک گیاه سرسبز و مثل هر گیاه دیگر از زیبایی یا خصلت بعضاً مفید برخوردار میباشد .

پایان